

بسی مشت و طاعت سی المیز جهان با نیک مایه فرایند بر که غایت کرد  
باید فرای آن راست بر که جزان نیک شیا جلفی لیدی در بر آسایش کار  
مستحکمت وقت نوبت و بر بر آسایش بندگی که وقت مصلحتی کور سدی بلکه  
بر وقت و همی حاضر است و در آن از طایب نادلی بکرایه دانست بر وجه  
نیز در حاضر و آن انتظار و صلیزی لیدی حافظ این گوهر منظم که از  
طرح آنگیخت حافظ به منظم که هر که مراد سحری در بطنش ظهور کند  
بسی زاده و طبع در آن تر جیب آصف ثانی دانست آصف ثانی نگه تریک  
لیدی لیدی بی بوغ که ظهور نه و بزرگ اتفاق سب اولی و در اول  
مشیت با اتفاق طاعت جهان گرفت سنگ سنگ ملاحظه اتفاق المیز جهان  
طوری آری با اتفاق جهان می توان گرفت بی اتفاق المیز جهان طریقی  
مکن در خطاب مرشد در آفتاب از غلغله تان دانست که در طریقی  
کرک رازنی افشا لیکما سندی شکر خدا که ستر و پیش در زبان گرفت خدایم  
سکر اولون که لیک که کلک ستری زباننده طوری مراد آتش عشق زبانجی معنی  
سولیمتی دیگر میخواستن لعل که دم بر زود از رنگ و نوبی دوست کل  
استدی که مارک رنگ بو سیدن سوز سولیمتی کند سستی و دسته تبتیه این  
از خیر نشن شبانه نشن اندر زبان گرفت عبرت و ن صبا آنگ نشن اعتراف  
طوری معنی سولیمتی زین آتش محضه که در سینه و دست بوختی افش  
دن که هم سینه در هر مراد عشق در خود سینه شکر اینست که بر آسمان گرفت  
خوشبو بر شکر که آسمان ده طوری معنی انزلی بر اولی آسمان  
کسای هر چه کاری سلیمت کنار در چو کایمی آمده اولی در آن چو منظم  
عاشق در میان گرفت دوران بی عاقبت نقطه کمی او بر تاده طورتان  
آن روز سینه با غرضی خوشتر مستحکمت بی سبغ رنگ سستی اول کون

یکتف صفا

بعضی شیخ دوست  
بر باره واقع اولی

نماد در کار کوی آورد  
اسم او چه در  
جایز در دست

بهم فرستم

بهم فرستم معنی معنی کاشش ز کس خار من سستی در آن گرفت کسای قلی  
عاری عسکدن اول ساغده آتش طوری معنی انزلی واقع اولی جزا  
شدن بکوی معانی آسایش نشان جنح اعلی سینه بکس که نگه استرم سوز  
سوز استحال دن کسانید زین فتنه که در آن آجو زمان گرفت بو فتنه لردان که  
آخر زمان آشن طوری معنی ظا بر اولی می خور که بر که آجو کار جهان بدیدر سزا  
ایچ زبیرا بر که جهان ایشک عاقبتی معنی فاسدی کوردی قی خور عشقه لیدی که  
از چو شکر سزا آمد و در طبل کران گرفت هم دن بیینی کلیدی و آخر طبل طوری  
بسی و ناسود ای معنی خندان غایب اولوب عشقه سستی اندی رطل کران دن مراد عشق  
زاده و کوشش در رطل عشق نصف منی معناسه در منی بختن معناسه  
بزرگی کل سخن ششاین نوسته اند کل بر ای اوزن ششاین قالی المیز یار  
مشن لرد بود عاقی در کاشش که بختی سندی چون از خوان گرفت  
که اول که سلوک بخت اولی از خوان کمی طوری معنی نوستی اندی می  
در مراد عشق المعنی در ده جام ز که صیوم صیوم صیوم جام ز المیز در  
زمره صیوم و قشنگ شراب نیشل ایرجی رک صیوم چون پادشاه بیخ  
در آفتان جهان گرفت جهانی طوری پادشاه در آفتان بیخ المیز جهان طوری  
عالمی صیوم صیوم و فتح اچس شراب در آفتان عشق مراد در صیوم صیوم  
دن مراد اولی که در که سحر خیر لرد حافظا جواب لطف ز نظر که بچکد  
ای حافظا چو که سنگ نکلون آب لطف طری حافظا چو که نکلون لرد آن  
گرفت حاسد انگ اوزن نکلون طری حافظا اولی که بون عجب معناسه  
خدمت نکلون نکلون چو در عالم اوقفا در خدمت کوزت عالم اولی زبیرا چون  
عالم فتنه و سولیمتی پیدا اولی حافظا جام بی زود از عشق کران گرفت  
حافظ کندی معنی جام میر اوردی و عمن کسای طوری مراد عشق و عبادت مشغول

خار صفا

در احوال

کشت و در آن گرفت  
عنا سر